یادداشت

رامیان بهشت فراموش شده

فرزداد ا... یاری

می خواهـم از دیاری بنویسـم ؛ شـهری از این اسـتان کـه روزی نغمه ی نعمت سر می داد . اکنـون نوای گله منـدی سـر می دهد . چـرا راه دور برویم ، همین رامیان را می گویـم . کنار گوش مان . جایی که زمانی شـهری قابل توجه بود . حتا از سرحکمت خداوندی و موقعیت جغرافیایی ، روزی ده شـهرهای دیگر نیز به حساب می آمد . حال چه شـده که بـا همه تمجید ها و تکریم هایش و بـا بزرگانی که دارد ، خود به بزرگ شدن نیاز مند است . هیچ یادمان نرفته که رامیان تا همین یک سده ی اخیر ، شعارهای مشروطیت اش ، سپربلای شرافت و سوژه ی خوش نگاههای نجیب و آدم های خاکی بدو انقلاب بود . همچنین در جهت اعتلاو ارتقای فرهنگ بومی و ملی خود ، سر سجده بر خالق این خاک سپرد .پس اگر برای استان گلستان بتوان کتابی قطور نگاشت ، قطعاً با توصیفاتی از این شهر می توان نیمی از آن را هم خواندنی کرد . از این روی در میان واژگان فرهنگ های غنی دهخدا و معین ، نام رامیان شـرحی قابل توجه دارد . حال که ما یک رامیان بیشـتر در گلستان نداریم ، پس جا دارد بیش از پیش به قدمت ، خدمت و مکنت این خطه عنایت کنیم . اینجاست که باید بگوییم ، چه سخت جای خالی امروز در میان رامیان احساس می شود . مردم دیاری که همواره ، فرهنگ و سـنت را وجهه و سرچشمه ی همت و غیرت خود قرار داده اند . برای آنکه به اشـتهار رامیان ، به ویژه در دهه های سی و پنجاه واقف شویم ، همین کافی ست بدانیم که این شهر ، خود به تنهایی یکی از قطب های اقتصادی منطقه و هم چنین ، از بخش های مهم کشور محسوب می شد . می گویند : کشـور « هلند » گلستان کره ی زمین است . چه بهتر که بگوییم : هلند استان گلستان نیز « رامیان » است و این استان هم ، گل سـر سبد ایران . آری، گویی رامیان ، آهن ربایی ست که با جاذبه های بس شگرف خود ، میلی عجیب و آشـنا را در ما پدید می آورد. این جای بکر ، سرشـار از چشمه های روان ، قنـات های گوناگون و رودخانه های طویل است . با این احوال ، با توجه به رشد فزاینده جمعیتی و گسترش یافتگی شهرهای همجوار، آیا به واقع ، رامیان به آن توسعه ی لازم دست یافته است ؟ مسلماً خیر ! در این بین ، چه کسی پاسخگوی آیا ها و معماهای این شهر خواهد بود؟ این شهرستان با توجه به شایستگی های خود ، گویی چندان که باید ، به حقوق سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی لازم دست نیافته است . در حالی که ، این شهر با پدیده های شوق انگیز و آفریده های شور آفرینش ، بسان گهواره ی گردشـگری ست . اینک با شوقی چکامه وار به دیدار چشـم اندازهای دیدنی و دامنه های چشـم نواز این شهر بیایید . جایی که همه ی آثارش نشـان از مهریه های مهربانی و هدیه های خداوندی سـت . نمونه آنکه ، می توان به انجیرچشمه ، قلعه ماران ، زیارتگاه حلیمه خاتون ، گل رامیان ، چشـمه های نیلبرگ و پشمکی و آبشار جزک ، نعیم آباد و . . . اشاره کـرد . اما با همه ی این اوصاف ، ای آدم های مسئوول! شما نیز گاهی در سرسرای مسئولیت خودغافل می شـوید و از غوغای غربت این دیار ، بی خبر می گردید . بهتر اسـت چشم بگشاید و گوش تیز کنید و ببینید مردم چه می گویند . در این صورت اسـت که اگر از شهره های شهرت تان به در آیید ، ماندگار خواهید شـد . چرا که مردم این دیار ، سرشار از نشانه هایند . حیف که این شهر ، با دارا بودن بزرگانی در اسـتان و سـرزمین ، در آینده ، بی نشان از میراث های ماندگار خواهد شـد . بگذریم ، آن گاه کـه صدای بر خورد یکنواخت پاهای مردانی را که برای لگدمالی نمدها ، به یاد می آوریم ، تن و جانمان برایش فریاد غرور سر می دهد . آن نمدهای رنگارنگ که با خود صبوری حیـات اش را بـه بار مـی آورد .آری ، همان زنانی که در همبستگی و دلبستگی به زندگی ، صیغه ی محرمیت کار و شوی شان هستند ، براستی که چه زیبا ستودنی ست .این بانوان ، به حق باوجود سختی و زیبایی کارشان ، از کار آفرینان و تولیدکنندگان خوراک ، پوشاک و صنایع دستی این جامعه اند که به خوبی نقش مادر و همسری را ایفا می کنند . همان هایی که هنوز یادمان هست تا می خواستند لب تر کنند ، لالایی ، ورد دهان شـان می شد و زمزمه ی گوش و جانمان . پس دست مریزاد که هنوز درکنـار بازارگرم و لوکس اجنـاس بی روح ،گرمی بازار هنرتان در بافت کلاه های پشمینه ، چه نیک به چشم می آید ! گرم تر آن که ، دوک نخ ریسـی ، چادرهای شب ، با دستمال های رنگارنگ چه وسوسه انگیز نوازشگر دستان و چشمان ما شده است . بیائیم این پیامبران هنر و این خطه ی هنرمندان واقعی را هرگز فراموش نکنیم که ایران فراموش خواهد شد .

نویسنده و روزنامه نگار

گلشن مهر
۰۱۷۳۲۲۵۱۳۱۶

گلستان توان صدور خدمات فنی کشاورزی را داراست

رئیس سازمان جهاد کشاورزی گلستان گفت: این استان همچنانکه ظرفیت بالایی برای صادرات انواع تولیدات کشاورزی را دارد؛ از زمینه لازم برای ارائه خدمات فنی و مشاوره ای به شرکت های خارجی نیز برخوردار است. به گزارش ایرنا مختار مهاجر در نشستی خبری اظهار داشت:

٦ هزار و ٥٠٠ دانش آموخته بخش کشاورزی در گلستان عضو نظام مهندسی هستند که می توان دو هزار نفر از آن ها را برای ارایه خدمات فنی و مشاوره ای به کشورهای درخواست کننده از جمله آسیای میانه اعزام کرد.

وی همچنین گفت: کشور آذربایجان بازار خوبی برای توتون و صنعت نوغانداری گلستان به شمار می رود که به تازگی در سفر هیات اقتصادی استان به ریاست استاندار به این کشور، در نشست با طرف خارجی قرار شد علاوه بر همکاری در بخش توتون، سه میلیون قلمه نهال توت و پنج هزار جعبه تخم نوغان مورد نیاز آنها را تامین کنیم.

وی افزود: ارایه خدمات فنی و مشاوره ای برای توسعه باغ ها از جمله زیتون توسط کارشناسان گلستانی نیز از دیگر رهاورد سفر هیات استان گلستان به کشور آذربایجان بود.

رئیس سـازمان جهادکشاورزی گلسـتان گفت: کشور قزاقستان نیز بازار خوبی برای جذب مواد لبنی، پروتئینی و مرکبات استان گلستان به شمار می رود که در سفر به این کشور زمینه برای صادرات بیشتر آن فراهم شد.

مهاجر با بیان اینکه کشور عراق نیز می تواند بازار مناسبی برای تولیدات کشاورزی گلستان باشد، افزود: ضرورت دارد در خصوص صادرات به کشور عراق اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشـاورزی گـرگان ورود پررنگ تری داشـته باشـد.وی در بخش دیگری از سخنانش گفت:

مطالعـه اولیه برای اجرایی شـدن سـامانه نویـن آبیاری در سـطح ۱۱۰هـزار هکتـار از زمیـن های کشاورزی گلستان انجام شده است و امسال علاوه بر منابع استانی ۱۰۰ میلیارد ریال از محل منابع ملی برای انتقال آب به شیوه لوله گذاری به استان اختصاص یافت.وی افزود: انتقال آب از چاه به زمین های کشاورزی در گلستان بیشتر از طریق کانال بتنی است که این شیوه سنتی باعث هدررفت ۵۰ تا ۷۰ درصد آب می شود.

جای خالی نوروز در فرهنگ اقوام

دهمین جشنواره فرهنگ اقوام ایران‌زمین با رویکرد «نوروز» در حالی آغاز شده که جای این آئین در بین فرهنگ اقوام حاضر در جشنواره خالی است.

جشـنواره فرهنگ اقوام ایران‌زمین که از سـال ١٣٨٤ در گلسـتان آغاز به کارکرده حالا پس از گذشـت یک دهه تجربه‌انـدوزی در حالی وارد برگزاری دهمین دوره خود شـد که قرار بود با حضور سفرای کشورهای مختلف و به‌صورت بین‌المللی برگزار شود.جشنواره‌ای که پیش از آن در دوره هشـتم با حضور ۱۲ سفیر از کشورهای فرانسه، قرقیزستان، تاجیکستان، اتریش، برزیل، کرواسی، افغانستان، اندونزی، آذربایجان، آلمان، اسپانیا و پاکستان و در دوره نهم با حضور هفت سفیر از کشورهای پاکستان، تاجیکستان، افغانستان، ازبکستان، قرقیزستان، عراق و هند برگزارشده بـود در دهمین دوره خـود که عنوان بین‌المللی نیز به آن اضافه‌شده بود تنها شاهد حضور سه سفیر از تاجیکستان، افغانستان و هند بود.استقبال سرد اهالی گلستان و حضور کمرنگ سفرا در آئین افتتاحیه در حالی رخ داد که ابراهیم کریمی، مدیرکل میراث‌فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری گلستان در نشست خبری در نخستین روز از دی‌ماه امسال وعده داده بود این جشـنواره با سـفرا و رایزنان فرهنگی بسـیاری از کشورها و به‌ویژه کشورهای آسیای میانه و با حداقل نقاط ضعف دوره‌های گذشته برگزار شود.هرچند کریمی وعده داده بود دهمین دوره این جشنواره بین‌المللی و نمایشـگاه صنایع‌دسـتی آن‌هم ملی برگزار می‌شود اما سومین روز از برگزاری این جشنواره با ضعف‌هایی همراه بود که نشان می‌داد از کیفیت جشنواره کاسته شده است.

حضور پررنگ قوم سیسـتانی و جـای خالی اعراب خوزستان

ترافیک سـنگین و کسـل‌کننده، بی‌برنامگی در هدایت خودروها به پارکینگ، بسـته بودن درب دوم نمایشـگاه درحالی‌که خودروها توسط نیروهای امنیت به آن سمت هدایت می‌شـدند چیـزی بود که در نگاه اول به چشـم می‌خورد. از سوی دیگر بخش عمده فضای نمایشگاه در اختیار اقوام سیسـتانی بود و خبری هم از اعرابی که سال های گذشـته چادرهای خـود را در حیاط برپا می کردند نبود، در حالی که قرار بود تمام اقوام کشور حضور داشته باشند.مانند سال گذشته «بوهون» ایل قشقایی (سیاه‌چادر) که سوغات، پوشاک و زیورآلات این قوم عشایری را عرضه می‌کرد، نخستین سیاه‌چادر برپاشده در محوطه نمایشگاه دائمی گرگان بود. بوی آش محلی زنان اردبیل، نوی نان داغ زنان عشایر خراسان رضوی (مشهد مقدس)، طعم خوش بورک، به شـمه و بلماق زنان و مردان ترکمن و کشک و دوغ عشـایر کرمانج و «برزک دوزی» های خوش‌رنگ و نگار (جلو دری) حال و هوای خاصی به این سمت راست محوطه نمایشگاه بخشیده اما حضور پررنگ سیستانی‌ها و اجـرای رقص آئینی این قوم (چوب بازی) فرصت کافی برای دیده شـدن سایر سـیاه‌چادرها را به بازدیدکنندگان نمی‌دهد.

بازار کساد نمایشگاه ملی صنایع دستی

سـالن اصلـی نمایشـگاه بـه غرفه‌های صنایع‌دسـتی اختصاص‌یافته، راهروهای سـالن مملـو از بازدیدکننده است و در نگاه اول به نظر می‌رسد هنرمندان گلستانی تنها شرکت‌کنندگان این نمایشگاه‌ملی صنایع‌دستی هستند. غرفه نگارگری و مینیاتور گلسـتان غرفه خلوتی به نظر می‌رسـد، با آقای احمـدی و شـاگردانش گپ و گفت کوتاهی دارم.احمدی بابیان اینکه در هر ۱۰ دوره جشنواره حضورداشته‌ام به خبرنگار مهر گفت: این دوره از جشنواره با نقاط ضعف کمتری همراه بوده است. وی افزود: هرچند عـده‌ای از غرفه داران از مناسـب نبودن شـرایط فروش ناراضی هستند اما من به شرایط اقتصادی کشور می‌اندیشم و این دوره از جشـنواره را با دوره‌های گذشـته مقایسـه می‌کنم. وی ادامه داد: اینکه در چنین شـرایطی مدیرکلی جسارت برگزاری جشنواره را دارد، یک نقطه قوت برای استان گلستان محسوب می‌شود.

اما در آن‌سوی دیگر سالن سفالگر اهل خوزستان نه‌تنها نقطه قوتی در این دوره از نمایشگاه نمی‌بیند بلکه معتقد است، شرایط فروش نه‌تنها رضایت‌بخش نیست بلکه ناامیدکننده اسـت.خانم غلامی شـمس به خبرنگار مهر اظهار کرد: بازدید از نمایشگاه بی‌نظیر است و گلستانی‌ها با حضور پرشور و برخوردهای گرم و صمیمی خاطره خوشی برای هنرمندان سایر استان‌ها رقم‌زده‌اند اما شرایط فروش نه‌تنها رضایت‌بخش نیست بلکه ناامیدکننده‌است.

وی تصریح کرد: تا این لحظه که سه شب از نمایشگاه و جشنواره می گذرد حتی نتوانسته‌ایم به میزان هزینه سفر و اسکان در گلستان فروش داشته باشیم.

وی که برای نخسـتین بار در جشـنواره فرهنگ اقوام در گلستان حضور یافته، خاطرنشان کرد: قطعاً هنرمندان سایر استان‌ها برای دوره بعدازاین نمایشگاه استقبال نخواهند کرد.

این هنرمند ادامه داد: غرفه کرمان و خاتم‌کاری اصفهان تا این لحظه حتی یک ریال هم فروش نداشـته‌اند و شرایط اسکان هم رضایت‌بخش نبود.وی اضافه کرد: هنرمندانی که سال‌های گذشته در این جشنواره و نمایشگاه شرکت کرده بودند از شرایط اسکان راضی بودند اما امسال نه‌تنها اسـکان داده نشدیم بلکه مبالغ پیشنهادی اداره کل میراث فرهنگی گلستان باقیمت واقعی متفاوت بود.غلامی شمس بیان کرد: میراث فرهنگی پیشنهاد اسکان هشت‌نفره با شبی ۵۰ هزار تومان دریکی از مهمان‌پذیرهای گرگان را مطرح کرده بود که درنهایت سـه هنرمند با شبی ۳۰ هزار تومان اسکان‌یافتیم.

نمایشگاهی بومی با عنوان ملی

نارضایتی از کسـادی بازار غرفه داران و شـرایط اسکان هنرمندان تمام ماجرای این نمایشگاه نبود و بازدیدکنندگان هم از قیمت‌های بالای صنایع‌دستی ناراضی بودند.

یکی از بازدیدکنندگان به خبرنگار مهر گفت: تقریباً تمام ۹ دوره گذشـته این جشـنواره را به خاطر دارم اما به نظر می‌رسـد این دوره فقط با تبلیغات کذایی بازدیدکنندگان را جذب کرده است. امیر علمشاهی افزود: تقریباً بیش از سه‌چهارم غرفه‌ها متعلق به هنرمندان گلستانی است اما این نمایشگاه در خبرها به‌عنوان نمایشگاه ملی معرفی شد.

وی بابیان اینکه بسـیاری از صنایع‌دسـتی عرضه‌شده در نمایشگاه تولیدات هنرمندان صنایع دستی نیست، اظهار کرد: به‌عنوان‌مثال شهر علی‌آباد دارای کارگاه مسگری نیست اما غرفه فروش ظروف مسی به نام هنرمندان این شهرستان در نمایشگاه دایر است. وی از جای خالی برخی از هنرمندان صنایع‌دسـتی استان مانند قوم کتول گلایه کرد و ادامه داد: بی‌نظر می‌رسـد بی‌مهری‌ها و بی‌نظمی‌های دوره گذشته باعث شده خیلی از هنرمندان در این نمایشگاه حضور نیابند. علمشاهی به قیمت بالای برخی از تولیدات عرضه‌شده در نمایشـگاه اشاره و تصریح کرد: قدرت خرید مردم استان پایین است و با یک نگاه گذرا هم می‌توان دریافت که تقریباً ۸۰ درصد از بازدیدکنندگان حتی یک ریال هم از نمایشگاه خرید نکرده‌اند و با دسـت‌خالی از سالن خارج می‌شوند. هرچند بازار فروش غرفه داران صنایع‌دستی کساد بود اما در آن‌سوی دیگر سالن که جشنواره موسیقی برپا بود بازار هنرمند و تشویق حضار گرم بود.نه‌تنها از صندلی‌های خالی روز افتتاحیه جشـنواره خبری نبود بلکه تعداد زیادی در راهروها ایستاده و هنرمندان را تشویق می‌کردند و عروسی آئینی اهالی روستای حسین‌آباد کال پوش از استان سمنان و اجرای هنرمندان موسـیقی کتول و مازنی موردتوجه و تشویق بی‌وقفه حضار قرار گرفت.

سفره هفت‌سین پهن نشد

٤٥ غرفه سوغات استان‌ها و ١٤ روستای هدف گردشگری گلستان هم در سومین روز با فروش و بازدید خوبی همراه بود. هرچند جشنواره فرهنگ اقوام ایران‌زمین که نخستین بـار در سـال ١٣٨٤ در تالار فخرالدین اسـعد گرگانی برگزار شد ازنظر کمیت در دهمین دوره با پیشرفت‌های زیـادی همراه بود اما در این دوره نه خبری از برگزاری آئین نوروز در اجرای گروه‌های موسـیقی و روستاهای هدف گردشگری خبری بود و حتی سفره هفت سین هم پهن‌نشده بود.تنها محور این دوره در اجرای نوروز خوانی مازنی‌ها در مراسـم افتتاحیه خلاصه‌شـده بود؛ از سوی دیگر خیلی از قوم‌های مختلف ازجمله اعراب خوزستان و کردهـای کرمانشـاه هم برخلاف دوره‌های گذشـته حضور نیافتند و حضور سفرا و رایزنان فرهنگی کشورها نیز نسـبت به دو سـه دوره قبل کمتر شد تا نشان‌دهنده ضعف‌های کیفی این دوره از جشنواره باشد.

کشف محموله قاچاق ماهی خاویار در گلستان

دادستان عمومی و انقلاب شهرستان گُمیشان گفت که ٤٢ قطعـه ماهی خاویاری ازون برون از نوع قره برون که در معرض خطر انقراض قرار دارد؛ از قاچاقچیان کشـف و ضبط شد.به گزارش ایرنا علی اکبر قنبرزاده افروزی اظهار داشت: طبق اخبار و اطلاعات واصله مبنی بر حمل و نقل تعدادی ماهی ازون برون، هماهنگی لازم با پلیس گمیشان انجام و در یک عملیات با متوقف ساختن خودرو سمند، ماهیان خاویاری کشـف و در این رابطه دو نفر دستگیر شـدند.وی گفت: ماهیان کشف شـده جزو ماهیان در معـرض خطر انقراض بوده که طبق قانون قاچاق کالا و ارز صید، حمل، فراوری و عرضه آن ها قاچاق محسوب می شود و قانونگذار نیز مجازات شدید در جهت حمایت از این گونه ماهی و ممانعت از انقراض آن را تعیین کرده اسـت.قنبرزاده گفت: عمده ماهیان صید شـده از سوی افراد دسـتگیر شده، غیر اسـتاندارد و نابالغ است.وی با یادآوری اقدام پیشگیرانه از سوی مرجع قضایی گمیشان در خصوص قاچاق محسوب شدن صید، حمل، فرآوری و عرضـه ماهیان ازون برن، گفت: این اقدام با نصب بنر و پارچه نوشـته یا نشست با فعالان بازار ماهی فروشان گمیشان و توجیه آن ها انجام شده ولی متاسفانه همچنان شاهد صید ماهیان در حال انقراض از سوی برخی افراد متخلف هستیم.دادستان گمیشان از ماهی گیران خواست تا از هرگونه صید غیرمجاز خودداری کنند زیرا دستگاه قضایی با متخلفان برخورد قانونی شدید خواهد کرد.

سایه همیشگی

تهدید قطعی گاز بر سر گلستان

یک بار دیگر در اوج سـرما، کشـور ترکمنستان ایران را تهدیـد به قطع صادرات گاز کرد؛ موضوعی که این روزها دوباره دغدغه کشور، به ویژه استان‌های شمالی کشور شده است.به گزارش فارس ، وقتی در سال ١٣٨٦ به دلیل قطع گاز از سمت کشور همسایه، استان‌های شمالی دچار بیشترین مشکل شدند، انتظار می‌رفت، پس از پایان این ماجرا، مسـؤولان کشـور عنان اختیار گاز خود را از خارج مرزها به داخل کشـور بسپارند، اما گویا طی این سال‌ها تدبیری در این بخش نشده است.از آن زمان تاکنون با وجود کشف میادین جدید و بزرگ گاز در جنوب کشور و راه‌اندازی میادین عظیم گازی و تولید میلیون‌ها مترمکعب گاز، هنوز ترکمنسـتان پاشنه آشیل گاز این کشور بزرگ است، کشوری که هر بار اراده می‌کند با بستن شیر لوله‌های گاز، بخش شمالی کشور را تحت تاثیر قرار می‌دهد.اینکه چرا طی حدود ۱۰ سـال از آن حادثه، مسؤولان استان و کشـور با برقراری ارتباط گازی با میادین نفتی برای این مشکل تدبیری اساسی اتخاذ نکرده‌اند، سؤال تلخی است که با توجه به شـرایط کنونی مشـخص اسـت، جواب قانع‌کننـده‌ای برای آن نیسـت. به راسـتی چرا باید عنان اختیار گاز کشـور در اختیار کشوری کوچک باشد که متاسفانه نشان داده آنچنان به عهد و پیمان‌های بین‌المللی پایبند نیست و هر طور که می‌خواهد در این زمینه رفتار می‌کند.خوش‌بختانه اخبار اخیر حکایت از آن اسـت که دوبـاره تفاهم‌نامه گازی بین دو کشـور ایران و ترکمنستان منعقد شده، خبری خوب که حداقل دغدغه‌های فعلی را رفع می‌کند اما این بدان معنا نیست که مسـؤولان این بخش چاره اساسـی برای این موضوع نیندیشند و به شکل ریشه‌ای آن را حـل نکنند.تاریخچه واردات گاز از ترکمنستان، از زمانی آغاز شـد که ایران با وجود دارا بودن بزرگترین ذخایر گازی، به دلیل به بهره‌برداری نرسیدن کامل این ذخایر همواره با آغاز فصل سرما به دلیل افزایش مصرف گاز در بخش خانگی دچار مشکلاتی از قبیل قطع و یا افت فشار گاز در دیگر بخش ها می‌شد و برای آنکه مشکلی در مناطق شمالی کشور ایجاد نشود قرارداد واردات گاز از ترکمنسـتان را امضا کرد.این موضوع موجب شده تا کشور همسایه هرازگاهی به بهانه بدهی کشور در زمینه گاز و همچنین خواسـته نامعقول افزایش بهای گاز هر سـال در آستانه سرما کشـور را تهدید به بستن شر گاز خود کرده است، موضوعی که ممکن است همچون سال ١٣٨٦، موجب مشـکلاتی از قبیل قطع و یا افت فشار گاز در ایـن مناطق شـود.و اکنون نیز اختلاف حقوقی و درخواسـت ترکمنسـتان برای پرداخت ۱٫۸ میلیون دلاری از ایـران مازاد بر قـرارداد منعقده باعث تهدید این کشور همسایه به قطع گاز شده است.یک شهروند گرگانی با اشـاره به زمزمه ایـن روزهای قطع گاز در گلستان گفت: زیبنده یک کشور مقتدری همچون ایران اسلامی نیست که از یک سوراخ دوبار گزیده شود.علی طهماسـبی در گفت‌وگو با خبرنگار فارس در گرگان اظهار کرد: مردم شمال هنوز روزهای تلخ قطعی گاز در سال ١٣٨٦ را از یاد نبرده‌اند و البته انتظار ندارند دوباره آن روزهای سخت دوباره تکرار شود.

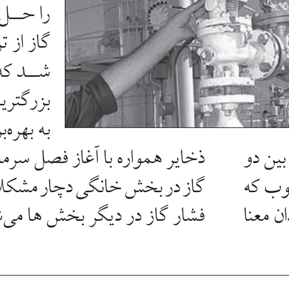

آگهی‌های ثبتی

آگهی فقدان سند مالکیت

آقای یداله احمدی فرزند اسـمعیل به شماره شناسنامه ۳۵۱ صادره ازگرگان وکدملی ۲۱۲۱۲۸۱۴۳۶ با ارائه دو برگ فرم استشـهادیه گواهی شـده شماره ۵۸۸۶–۹۵/۹/۲۸ توسط دفترخانه شماره گرگان طی درخواست شماره ۷۵۳۶–۹۵/۹/۲۹ ادعا نموده سـند مالکیت چهار سهم مشاع از ده سهم ششدانگ اعیانی احداثی در قطعه زمین موقوفه باستثناء بها ثمنیه اعیانی آن که ششدانگ عرصه وقف آسـتان قدس رضوی می باشد بمساحت ۱۰۳/۴ مترمربع پلاک ۱۳۷۴ فرعـی از ۳۷۶۱ –۳۷۷۵ اصلـی واقع در بخش یک گرگان ذیل ثبت ۳۷۶۴۳ صفحه ۲۹۸ دفتر املاک جلد ۲۷۶ بنام آقای یداله احمدی به شـماره چاپی ۶۵۶۶۲۰ سری الف سال ۸۹ (سند تکبرگی) صادر و تسلیم گردیده است در رهن و بازداشت نمی باشدکه بعلت جابجایی مفقود گردیده است تقاضای صدورالمثنی سند مالکیت پلاک مذکور را نموده اند لذا در اجرای ماده ۱۲۰ آیین نامه قانون ثبت(اصلاحی ۸۰/۱۱/۸) و تبصره های ذیل آن مراتب در یک نوبت آگهی می‌شود تا چنانچه شخص یا اشخاصی مدعی انجام معامله نسبت به ملک مرقوم یا وجود سند مالکیت نزد خود باشند ظرف مدت ۱۰ روز پس از انتشار این آگهی اعتراض خود را ضمن ارائه اصل سند مالکیت یا سند معامله به این اداره تسلیم و رسید دریافت نمایند بدیهی است در صورت انقضاء مهلت مقرر و عدم وصول اعتراض و یا در صورت اعتراض اصل سند مالکیت یا سند معامله ارائه نگردد طبق مقررات المثنی سند مالکیت صادر و تسلیم خواهد شد.

محمد اسماعیل پور–کفیل اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان گرگان –۶۶۳۵ م الف

آگهی تحدید حدود اختصاصی

تحدید حدود ششـدانگ یک قطعه زمین عرصه و اعیان به مساحت ۷۷٫۶۴ مترمربـع دارای پلاک ۶۳۷ فرعی از ۲۶۱ اصلی بخش ۲ ثبت گرگان ملکی معصومـه چاره فر فرزند محمدحسـن سـاعت ۱۰/۳۰ صبح روز شـنبه ۱۳۹۵/۱۱/۱۶ در محل وقوع ملک واقع درگرگان کوی انجیراب ۱۸ نرسیده به سـه راهی سمت راسـتی بعمل خواهد آمد از این رو چنانچه مجاوری نسبت به حدود یا حقوق ارتفاقی حقی برای خود قائل است می تواند فقط تا سی روز از تاریخ تنظیم صورتمجلس تحدید حدود اعتراض خود را کتبا با ذکر شماره پلاک به اداره ثبت شهرستان گرگان تسلیم نموده و علاوه برآن ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسـلیم اعتراض به مرجع ثبتی دادخواست به مرجع ذیصلاح قضایی تقدیم نماید در غیر اینصورت متقاضی ثبت یا نماینده قانونی وی می تواند بدادگاه مربوطه مراجعه و گواهی عدم تقدیم دادخواست را دریافت و به اداره ثبت تسلیم نماید بدیهی است در صورت عدم وصول اعتراض اداره ثبت وفق مقررات مبادرت به صدور سند مالکیت خواهد نمود.

محمد اسماعیل پور – کفیل اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان گرگان – ۶۶۱۶ م الف

نسـخه اینتـرنتی روزنامه گلشن مهر
www.golshanemehr.ir

لبه ی جدول

شهر ساقه طلایی (۱۰)

ناهید احمدپناه

در لبه ی جدول نگاه تازه ای است به گوشه گوشه ی شهر گرگان همان چیزها که چشم به دیدنشان آمخته شده و دیگر نمیبیندشان همان روزمرگی شهر در کنار معرفی گوشه ، کنار شهرکوشیده ام دلشوره های آدم ها از نگاهشان بخوانم و بنویسم با تعهد به راه رفتن درلبه جدول،کوتاه‌نویسی و نگارش فارسی تاآنجاکه خواننده را به بیزاری نکشاند باهم در لبه ی جدول قدم بزنیم

همیشـه گام نخسـت است که سـخت است، پایبندی‌ات را که یک بار زیر پا گذاشـتی و دلت را، می‌توانی باز هم این کار را بکنی. این‌جا نه لبه ای هست و نه فروشـگاهی، آدم‌ها و درخت‌ها به چشم نمی‌آیند؛ نه که نباشند؛ انگار دورند. این ماشین‌ها هستند که فراوانند و همه شتاب دارند که به شلوغی شهر برسند. جاده پیچ در پیچ است و فروشنده‌ها هم هستند. اما این‌جا ویترین‌ها آن قدر برق افتاده‌اند! کـه از میان رفته‌اند. پرتقال‌ها روی چرخ دستی‌ها نارنجی‌تر از توی مغازه‌های لوکس دیده‌می‌شوند. لوبیاسبزها، سبزتر و گوجه ها، سرخ سرخ اند. همه ی رنگ ها بی‌ویترین و بی چشم وهم چشمی پررنگ تراند. مثل همیشه روی‌ویلچرش نشسته‌درست‌سر همان پیچ،«کنار تابلو گلندفخرآباد»،مثل همیشه‌بایک‌ساقه‌طلایی در دست. هر ماشینی که رد می شود ساقه طلایی را بالا می برد و نشانش می دهد. قبلا خواسته‌بودم ازش عکس بگیرم، اجازه نداده بود؛ دو سال پیش بود. شاید خجالت می کشید و شاید نمی خواست همه قصه اش را بدانـد. اصرار نکرده بودم و به رسم همیشه یکی خریده بودم. هزار تومان! این بار ماشـین را داده‌بودم بشـویند (از بس رویش نوشته‌بودند:«مرابشـویید» و از رو رفته‌بـودم) و فرصت برای حـرف زدن بود. گفتم: «عکس که نمی اندازی لااقل اجازه بده از تو در مجله بنویسم.» ساکت شد و منتظر بودم «نه» بگوید، اما قبول کرد. پرسیدم: «روزی چند تا می فروشی؟ هیچ درآمدی هم داری یا فقط سـرت گرم است؟» گفت: «بد نیسـت به اندازه‌ی خودم می شـود.» نگاهی به پاهای ضعیفش کـرد و گفت: «مگر کار دیگری می‌توانم؟»نگاهم کرد،نوجوانی ازصورتش رخت برمی‌بست و شوروعشق جوانی باید به سراغش می‌آمد! به چشم‌هایش چشم دوختم و در آنها خواندم: «دنبال چیزی یا کسـی می گردی؟» او آدم لبه‌ی جدولم بـود؟! زیر پایم را نگاه کردم، لبه‌ای نبود... آیا می‌شود زیرتبصره‌ای به تبصره‌ی قبلی افزود؟!

پایان

خبر

ذخیره سدهای گلستان افزایش یافت

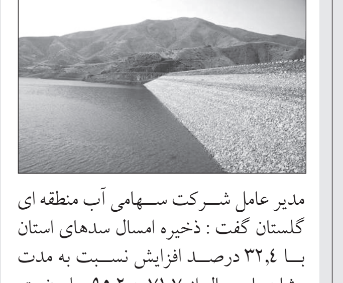

مدیر عامل شـرکت سـهامی آب منطقه ای گلستان گفت : ذخیره امسال سدهای استان بـا ۳۲٫٤ درصـد افزایش نسـبت به مدت مشابه پارسـال از ۷۱٫۷ به ۹۵٫۲ میلیون متر مکعب رسـید. به گزارش ایرنا مهدی نظری در نشست شورای حفاظت آب استان، اظهار داشـت: اکنون میـزان آب ورودی به تالاب آلاگل و سد های کوثر و بوستان منفی اما سد های گلستان و شمگیر با افزایش آب ورودی نسبت به مدت مشابه سال قبل مواجهند.

نظـری همچنیـن از کاهش بیـن ۲۷ تا ۵۲ درصـدی روان آب در رودخانه های اصلی گلستان طی سـال آبی جاری در مقایسه با مدت مشابه سال قبل خبر داد و خاطرنشان کـرد: در مجموع منابع آبی اسـتان به گونه ای اسـت که صرفه جویی و اصلاح الگوی مصرف می بایست بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد.مدیر عامل شرکت آب منطقه ای گلستان بر لزوم مدیریت توسط دستگاه های مرتبط با بهره برداری در مصرف آب به ویژه بخش کشـاورزی استان تاکید کرد و گفت: باید مشکل نداشتن الگوی مدیریت کشت در سـطح منطقه به منظور اسـتفاده بهینه از این ماده حیاتی حل شود.به گفته وی اکنون ۸۷ درصد منابع آبی استان گلستان در اختیار بخش کشـاورزی قـرار دارد.طبق گزارش سـازمان جهادکشـاورزی گلسـتان در این استان بیش از ٦٥٠ هزار هکتار زمین زراعی و باغی وجود دارد که هر ساله به زیر کشت محصولات بهاره، تابستانه و پائیزه می رود.

نظری در ادامه خواستار مشارکت و همراهی بیش از گذشـته همه دستگاه های مرتبط با شـورای حفاظت با آب اسـتان گلستان در اجرای طـرح احیا و تعادل بخش منابع آب های زیرزمینی شد.وی گفت: امروز شرکت آب منطقه ای استان گلستان به تنهایی قادر بـه مدیریت مصـرف آب نیسـت.معاون برنامـه ریـزی و امور اقتصادی سـازمان جهادکشـاورزی گلسـتان گفـت که این سازمان در بحث مدیریت در مصرف آب بخش کشـاورزی، سـند الگوی مدیریت کشـت را برای استان مطالعه کرده و آماده ارایه دارد.حسـین کاویانـی افزود: اجرای این سـند را در برنامه توسـعه همه جانبه اسـتان گلستان در دسـتور کار داریم ولی نیاز به مشـارکت همه جانبه دستگاه های مرتبط است.

فروغ شرق

نیما صفار

فروغ را سـوای مرگش و زودرسی‌ی مرگش فرض نمی‌کنم. شاید هم بسـیار به‌جا و سر وقت رسیده باشد آن «مرگ». از خلالِ «آن»، زندگی‌ی شاعر که مثلِ بیشتر زندگی‌کردن‌ها بیشتر این‌مدار است هم دیده می‌شود و هم شاید تأویل‌باران. پیش از آن که برگردم اینجا، اینجا از دهه‌ی چهل و قبلش (۳۰) می‌نویسـم و امیدوارم بشـود مختصرش کرد (این‌بار) و می‌شود /دهه‌ی ۴۰ را مهم می‌دانم از لحاظِ ظهورِ فرد. انسان، که آن‌طور که می‌شناسیمش اختراع از مشروطه به این‌ور است، اینجا سیاسی متولّد شد و تا مدّت‌ها دیده نمی‌شد جز به واسطه‌ی هستی‌ی اجتماعی‌اش. حتّا بی‌راه و دور نخواهد بود ادعّا کردنِ این هم که فردگرایی ابتدا از خلالِ تجربه‌ی شکست و با سری که فروشد به دامنِ خویش سربرآورد. پیش از آن چشم فردبین‌مان تمایزگذار نبود. این‌که چطور که منِ واپس‌زده، منِ منزوی شده، ساحت و اعتباری برای خویش ساخت تا آنجا که ناهمرنگی با جماعت قاعده‌ی جمع شد، نه با آن اختصار وعده داده شده می‌خواند و نه تناسبی با دانسته‌های من که می‌نویسم دارد. امّا حینِ ظهورِ فردیّت‌ها و اشخاص، بداهتن نمونه‌های تیپیکال شانس بیشتری برای دیده شدن داشتند؛ هم دیده شدن توسّطِ دیگران و هم خود. طبعن وقتی سوژه موضوعِ پژوهشِ خود باشد، پژوهیدنی میسّر نیست و شناختن در بحران می‌افتد. پس این واجدِ خصیصه بودنی که یادآورِ تمایز است، وقتی نوعی عمومیّت را نیز با خود حمل می‌کند، احتمال پدید آمدنِ نوعی نو را بیشتر می‌کند و اگر بدیهی باشد، فقط کافی‌ست که هی از بداهت بیافتد.آیین‌نامه‌ای آمده بود برای انجمن‌های ادبی که در آن بردنِ نامِ برخی شـاعران نهی شده بود. بداهتن بسیاری از شاعرانِ لیستِ سیاه زنده بودند و چون نمرده بودند شرایطِ کافی را برای خوبِ بودن نداشتند: هم می‌توانستند اینجا و آنجا موی دماغ شوند و هم مصادره به مطلوب آنها و کارشان زیاد آسان نبود. شـاخص‌ترین فردِ رفتگان احمد شاملو بود که از همان اوّل (زمانی که جماعت هنوز جوگیر و ذوق‌زده بودند) شمشیرِ صراحت را برای اینان از رو بسته بود. این میان ظهورِ نامِ فروغ در لیستِ سیاه جالبِ توجّه بود: او که هرگز سیاسی به معنای مألوفِ کلمه نبود و سال‌ها پیش از این مرده بود. این‌که مشکلِ این‌ها اصولن با انسان امروزی‌ست و هنر نوی ایرانی سـهم کمی در تولید و تولّد این موجود نداشته، یک وجه ماجراست. گناه اصلی‌ی فروغ زن بودنِ اوست؛ زنِ فیزیولوژیک نه، «زن» به مثابه‌ی مفهومی سیاسی–اجتماعی که البتّه فارغ از فیزیولوژی نیست. اگر این‌طور نگاه کنیم، می‌توانیم امکانی را در زمانه‌ی فروغ ببینیم که به سهو و عمد او آن را از قوّه به فعل درآورد. این تیپِ نوعی شدن و نمایندگی‌ی آن‌چه نیسـت (آینده) چنان اهمیّتی دارد که زبان‌آوری‌ی شاعرانه در مقیاسش تفنّنی خمیازه‌آور است؛ چیزی که شاملو هم به نوعِ دیگری درک کرد که دست‌یاری در اختراعِ انسان نو خود به خود موقعیّتِ احداثی هم برایت در زبان می‌آورد؛ نه آن زبانی که متکلّمین می‌فهمند. خوبِ سرِ فروغی که زن بود حتّا شلوغ‌تر از شاملو بود.وقتی هنوز دنیا نیامده بود: البتّه می‌دانیم دنیا آمده بود پیشش ولی به زایشی که هنوز مفتونِ دیگری و غیریّت و امثالهـم نبود. پیش از این‌که پیش بگیرد رویّه‌ی توأمانِ زاییدن و زاییده شـدن و قابله‌گری را (لابد در عرق‌ریزان روحی) شعرهایش متوجّه‌ی شرایطِ پیشینی و پیش‌نیازهای تن و روانش برای همان توأمانگی بودند؛ شـعرهایی که به نوعِ خاصّی از دیگری (معشـوق) را گزارش می‌کردند (شاید نمونه‌ی آرمانی‌ی دیگری) با ناپایداری‌ی ویژه‌ی این نوع دیگری. این مجموعه‌ها که مهم‌ترین جنبه‌شان جسارت‌های شهوانی‌شان بودند، علی‌رغم این‌که می‌شـد همراه زمانه دانسـت و ندانست‌شـان، چندان اقبال نگاه نقّادانه را نیافتند. زمانه‌ای که همراه می‌کرد یا نه، دهه‌ی ۳۰ی فوق‌الذّکر بود با همان شعرهای تنانه‌ای که نسبت به تجربه‌ی شکستش می‌دادند فکرسازانِ قوم. یعنی آمریکا و انگلیس و شعبان و کاشانی که کودتا کردند، شـاعران افسرده شدند و خلاصی در لای دو پا جستند و هر آینه فارغ از بالا می‌شدند رو به پایین می‌کردند و یادِ تن می‌افتادند و یادشان رفته بود فکرسازانِ قوم که لب که گفتن و نگفتن و امورِ دیگر می‌کند بالاست و سر که فرمان می‌دهد بالاست و اصلن تن بالاست و آن هم بالا. علی‌ایّحال امور هر طور که بود و نبود، اگر کودتایی زمینه‌ساز بازتعریفِ مفاهیمِ شهوانی و احیای هیجاناتش شده باشد، پس لااقل یک فایده داشته و در موردِ فروغ این یک، لااقل مضاعف شد. یعنی جنبه‌های اروتیکِ شعرهای قبل از تولّدی دیگر را هم می‌توان پیش‌نیازِ شعرهای پس از تولّد فرض کرد و قرینه‌سـازی کرد برای فرض و هم سـوا سوا خواند و افسـوس خورد که چرا اندامِ زنانه لااقل به اندازه‌ی مردانه‌اش اینجا دیده و شنیده نشد که اگر می‌شد شاید اوضاع این نبود که هست. جنسیّت در بلادِ اسلامی فاعلانه است و فاعل آن است که تجاوز می‌کند و حتّی اگر با اذنِ دخول هم باشد این، در معنی همان است. سوای این حرف‌هایی که بسیار گفتن می‌خواهد، در آن جنبه‌ی پیش‌نیازی می‌توان هم به عبور از تعارف و زبان تکلّف‌گذار اشـاره کرد (که فروغ در این پیش‌نیاز در حدّ نیاز خود مبرم بود و نه بیش) و هم به مدّ دیگری و من که به شـاعر مجال این داد که بی پیامبرانگی و چس‌ناله حرف بزند با معاصرین؛ حرفی که برای نگفته‌ها هم باشد.

لحن: اگر بتوان فروغِ دوّم را موج نویی هم دانسـت (من می‌دانم) میان آدم‌های این موج می‌توان نام از احمدرضا احمدی هم در این جمله برد. طبیعتِ گفتاری‌ی شعرِ فروغ که بارها روی دست‌اندرکارِ شعرِ فارسی را به او برگردانده، می‌تواند مثلن قرینه‌ی شعرِ دقّت‌خواه در ابلاغِ شاملو هم دیده شـود و با یک کلک مرغابی یکی را نماینده‌ی صدای نوی مردانه و یکی را زنانه دانست (صداهای پیشین یا مانند پروین اعتصامی هنوز در پرهیز از «من» بودند یا مثلِ قرّة‌العین ممنوع). به این هر دو که نقشی در کارِ احداثِ انسـانِ معاصر داشتند، می‌توان نسبت منظر و زاویه داد و ویوی فروغ را روبروتر دانسـت. اهمیّت ایـن روبرویی در حرف و استمرار در گفتن است؛ زبانی که خبر می‌دهد و بیان می‌کند و نه حرف‌ها تمثیل‌ها را مصادره می‌کنند و نه تمثیل‌ها آیتی از حقیقت برتر می‌شوند. این‌طوری این لحن علی‌رغمِ استمرارش اتّخاذ نمی‌شود. یعنی به جایش که می‌تواند قفسـه‌ی سینه و شکل و مشکلِ تنفّسی باشد و گاهی حتّا خصائصِ گویشـی نزدیک‌تر می‌شود. آن احمدی که نوشتم هم از این لحاظ مهم اسـت سـوای این که خود را فارغ از حرف می‌دانند. آخر حرف را غیرشاعرانه می‌دانند مگر به شرطِ شاعرانگی.از شاعرانِ موجِ نو یکی بود و هست (رضا صالح‌آبادی) که بند به بندِ فروغ–شعرش را به سمتِ فرو شدنی معهود و غایی می‌دید در تعبیری عرفانی و از برف در تشـییعِ جنازه و از مردن زیرِ برف و زیستن زیرِ مرگ می‌گفت. این که جوان‌مرگی مثلِ عشقی و چه‌گوارا، جیمز دین و مریلین مونروئه، جزئی از پروژه‌ی فروغ اسـت برای نه تبیین که اشاره‌ای محکم‌تر به آن شکل مرگ‌اندیشـی کافی نیست. بله، جابه‌جای اشعارِ فروغ اشاره به زیستن است و اصلن یکی از بهترین مواردِ استفاده‌ی این اشعار در امرِ زندگی کردن و نگاه به آن امر بوده است. امّا این زندگی حدّاقل بعد از آن یکی تولّد، انگار بیشتر می‌شود که برای بعد پیش‌زیسته باشد و طوری مروروار ورق می‌خـورد. به نفی و اثبات هیجان آیندگی ندارد؛ چون می‌خواهد بسـازدش. یعنی تکلیفِ آینده روشن برایش اسـت: آینده: پروژه‌ای از سـبز شدن و شاعری – نوستالژی‌سازی فروغ از لحظه‌ی در حالِ گذر صرفن خواستی زیبایی‌شناسانه یا حقیقت‌نما برایش نیست؛ جنبه‌ای از بازگشت فرزند خطاکار به دامان سنّت–طبیعت را هم همراه کرده است. این جنبه آن‌جایی‌ست که منِ حالایی را فاصله از فروغ می‌دهد؛ والّا با این روزبه‌روزی تورّم و تحریم، روز ورم کرده هم بالاخره تنه‌ی لشش را به شـبش می‌رساند یا شـب‌های دیگر. می‌دانید؟ توی آن دهه‌ی ۴۰ هنوز زیاد از خانه بیرون نیامده بودند. دنیای آنها و دیگران تعارف‌مدارتر از حالا بود و در عین حال آداب‌دان و خودمانی. این‌طوری بود که مرگ آن‌وقت‌ها جزئی از اموراتِ زیستن بود؛ حالا بهترین جزئش و همراهی صمیمی که به لحظه‌های آدم‌هایش فـارغ از روزمرّگی و هیجان، بعد، معنا، استمرار و... می‌داد. این زود مردن لازم بود برای فروغ و شاید چند شاعرِ دیگر. ما ایرانی‌ها از حول‌وحوش ۴۰ سالگی بلااستفاده می‌شویم. بلاموضوع که از اوّلش بودیم.کم نیستند کسانی که با شعرهای امروزی حال نمی‌کنند و بسـیار دل‌سپرده هسـتند به همان دهه که از اوّل متن می‌نویسـم (۴۰) و در آن دهه بیش از همـه به فروغ. آن فردیّت که آن وقت‌ها موضوع شد و شاید در ژانرِ منِ اجتماعی را، می‌شد در تکوین و تکامل یک شاعر–شـعر، یک پروسـه–پروژه، یک مرگ–زندگی و یک خود–خود دید. آن وقت‌ها اگر جز به معاش و روزمرّگی از خانه بیـرون می‌زدند، برای عمومی کـردنِ خانه بوده و به عرصه آوردنش. حـالا امّا دیگر ما خصوصیّتی نداریـم. خصوصی بودن برای ما یعنی ارتـکابِ گناه و بزه. در ایـن نظامِ توتالیتر، اولویّت با جان به در بردن است. پس گاردد شـده‌ایم که آسیب نبینیم. پس شاعری‌مان می‌شود کار؛ کاری که فایده‌اش را نمی‌دانیم. آنها که در شـعر پی پناه‌گاهند در آن نوع شـعرِ فروغ و دورانش که شـمایلی از شاعر برای شعر نشان می‌داد و کلمات شـعر را ترجمانِ نوعی زیستن می‌خواست به آن‌چه لازم دارند می‌رسـند. آن شعرها بی نامِ شـاعر خوانده شدنی نبودند؛ نامی که جای‌گزینِ منِ اسـتعلایی برای انبوهِ مخاطبان می‌شد؛ آن هم در ایرانی که همیشـه‌اش شاعری چیزی بیش از فن و هنر بوده است. شاعرِ امروز امّا شاید ناچار باشد که رادیکال باشد، شاید بهتر باشد که تولید کند و وسط بگذارد، شاید ناچار باشد نوستالژی‌هایش را خرج هیچ پیش رو کند. عمرن اگر بشـود حالا نوعِ شـعرِ فروغ فرّخزاد را تولید کرد! در آن روزگار اشـعار شـبیه تولّد بودند و شاعرها و دیگر آدم‌های مهمّش در حالِ نوزایی. آن وقت‌ها زمینی برای نشستن داشتند و صراطی شـخصی. این را هم بنویسم که شعر و هنر و فرهنگ و... مَد در ایّام رونق می‌کند و... نوشـتم:پس رسیدن به این‌که فروغی که زن اسـت (نوشتم نه فقط فیزیولوژیک) چرا بهتر توانست معاصریّت زمانه‌ی خودش را در نوعِ انسـانِ نوبرآمـده نمایندگی کند، می‌تواند خیلی دشوار نباشد. انسـانِ معاصر چیزی‌ست که سرکوب می‌شود؛ حیثیّتش حیثیّتِ سـرکوب است؛ سر با این سرکوب شدن برمی‌آورد و جز این لابد کلکی در کار اسـت. سرکوب در فروغ شاید نهادی‌تر از شاملو (بالفرض) شده بود. لااقل این بود که مثلِ زنانِ دیگر عمری زیستن با خصم در خانه را اگر تجربه نکرده بود، در ژن و ناخودآگاه جمعی داشـت و این درکـش را از تعارض‌ها انضمامی‌تر می‌کرد و جای درد را درونِ تن تحلیل می‌برد. امّا حالا نه وقتِ آن صبوری‌ها را داریم و نه امکانِ صف‌آرایی. حالا نمی‌شود آن‌طورها شعر گفت. ته این مطلب که دارم می‌رسم این را هم بنویسم که بضاعتِ شعرای آن موقع از لحاظ تئوری و تحلیل بسـیار کم‌تر از حالایی‌ها بوده و این عیان‌تر از آن است که گفتنی باشد. می‌دانیم؟ این مناسباتِ جهانی شده اسـت که چند وقتی‌ست دارد زورمان می‌کند به فکر کردن در موقعیّت اضطرار. والّا آدم‌های آن‌وقت‌ها مشـغول‌تر از این بودند به زیست‌جهان‌شان که حال و حوصله‌ی حاد شدن در این تفنّن (فکر) را داشـته باشند. نگاه فروغ هم به شـعر به عنوانِ چیزی که حیثیّت یقینی‌اش پیشاپیش اثبات برایش شده، حرف‌هایی را در پی می‌آورد که به راحتی می‌شـود دیدشان: / شـعر (که در پیوند با زندگی‌ست (مونیسـم؟)) باید حرفی داشته باشد و حرفی صمیمی و این حرف صمیمی را زیبا و شاعرانه بیان کند و حواسش باشد که زندگیِ شعر را دست‌افشـانی‌های تکنیکال مخدوش نکند / همین! چه خوب که شعر شـاعرانِ خوبِ ما همیشه از دست‌شـان درمی‌رود. والّا تعداد متوسّـط‌های ما در شعر بیشتر می‌شد.شـاید بیش از هر چیز آن‌چه در این مقطع فروغ فرّخزاد را برایم جذّاب سـاخته این است که آن بالایی‌ها هر کار می‌کنند نمی‌توانند به مصالحه با او برسند؛ این که او جهانی می‌خواهد که در عجز و شرم و خوف و رجاء نباشد؛ جهانی بی فضیلتِ بندگی /...

در کوچه باد می آید

آزاده حسینی

اگر نبود آن سانحه بیبست و چهار بهمن ۱۳۴۵هنوز مرگ برای او زود اسـت. زود است انگشتهای کشیده و لرزان شعر امروز، او را در برف های تاریخ ورق بزند « و این منم زنی تنها » و این درد که همه ما – به گفته ریلکه به طرز وصف نا پذیر تنهاییم.حقیقت این است کـه او تنها تاب آورد، به این شـیوه تـاب آورد که تا بالای زانو در جریانِ « ذرات زندگی »ایستاده بود وقتی که «خواب سرد و ساکت سـیمرغان » از کنار گوش هایش عبور می کرد،او به شـدت توجه داشـت « به اصل روشن خورشـید و ریختن به شعور نور » شعر فروغ تصویر سازی محض نیست چنانچه در برخی شعرهای امروز به صورت شاعرانه کردن کلمات کاربردی و تجربه اشیا پیرامون، در سطر نمود می یابد . شعر فروغ « بیان وجود آدمی » است؛ وجود « آدمی » که «به یک خانه می اندیشـد / و به نوزادی با لبخندی نا محدود / مثل یک دایره پی در پی در آب » او در نامه ای می نویسد :« بعضی وقت ها فکر می کنم که ترک کردنِ این زندگی برای من در یک ثانیه امکان دارد چون به هیچ چیز دلَبستگی ندارم ، آدمی بی ریشـه هستم. فقط دوسـت داشتن من است که حفظم می کند اما فایده اش چیسـت ؟ دلم گرفته . . . » او به نقطه ای دوردست وقتی پیرامونش پرنده ای می شوند نگاه می کند تجربه می کند و پند می گیرد حتی از پرنده ای مرده و می آموزد که پرواز را به خاطر بسپارد به پرنده که مردنی ست دل نبندد هستی را دوست می دارد حرف گوش کن است و از « عناصر چهارگانه اطاعت می کند » اما « کار تدوین نظامنامه قلبش کار حکومت محلی کوران نیسـت » به هیچ چیز تعلق خاطر ندارد هیچ چیز وابسته اش نمی کند اگر چه هنوز دفترچه های مشق دوم و سوم دبستان و کاغذهای باطله را چون ثروتی دارد . و این اسـت که « لحظه » سهم او از برگ های تاریخ است . لحظه هایی که آفرینش هنری اند و صادقانه می گوید : « نان» « نیروی شگفت رسالت را » مغلوب کرده است . هنوز نمی توانیم سانحه ۳۲ سالگی اش را باور کنیم زیرا هنوز با چشم های حقیقی اش به « چهره وقیح فواحش » نگاه می کند و: «چه روزگار تلخ و سیاهی » او « از زمانی که قلب خود را گم کرده است می ترسد » و « از تصور بیهودگی این همه دست » که دست اندر کار طبیعی دروغ های طبیعی اند .

رد پاهای مضطربش را بادهای رمز در مهربانی کف آلود رودخانه ها و کلمات، سکوت کرده اند. هنوز هست و « نیست قدرت آنش که در سکوت / احساس قلب کوچک خود را نهان کند » . شعر شاخه نباتی است و « فروغ » نخ شاخه نبات که رقصان و مستمر، نامرئی و پیدا عبور می کند.چرا برخی شعر ها شعرند و همه دقایق شعری را دارند اما شعر فروغ همچنان دلنشین تر و در نهایت آراستگی وارسته و لطیف است ؟ دلیلش همان نخ نبات است که سطرها را دایره در دایره تا آغاز آخرین حرف، فکر می دهد . خانم « فروغ» جایی می گوید : « زندگی فقط تلاشی برای جبران نقص هاست » جریان آرام و معصوم آب در ظرفیـت ظریف هوا که در مسـیر آبی اش روزنه ها را پر می کند تلاش سـیر آب اسـت و روزنه نقص نیست ولی خالی اش از آبی جبران می شـود . شعر فروغ کوتاهی بینوای زندگی را هموار می کند . روحش و ذرات خورشید وارفکرش جریان آب را غلیظ می کند و در محور (نخ شـاخه نبات) متبلور می شـود : « محتوا » . محتوای شـعر فروغ ، فروغ اسـت. آنچه چراغ را به شـعله پیوند می دهد اما « او در تمام میهمانی های قصر نور / از وحشـت آوار می لرزد » . عموماً شـعر فروغ را ، فروغ را غمگین می شناسـند . فروغ غمگین اسـت زیرا : « پری کوچک غمگینی را می شناسـد / که در اقیانوسـی مسکن دارد » زیرا معشوقش که « انسان ساده ایست » با خلوص دوست مـی دارد « ذرات زندگـی را / ذرات خاک را / غم های آدمی را / غم های پاک را » و مگر نه اینکه هر واقعیت شگفت و جدی همیشـه غمگین است و حزن ترانه ی جدیت زندگی است که با مرگ شوخی می کند . فـروغ جدی است بسیار جدی « چرا توقف کنم ؟ » چرا توقف کند « راه از میانِ مویرگ های حیات مـی گذرد » هر چند « در سـرزمین قد کوتاهـان معیار های سـنجش / همیشـه بر مدار صفر سـفر کرده اند » اما او را « به حرکت حقیر کرم در خلا گوشـتی چه کار » او را « تبار خونی گل ها به زیستن » متعهد کرده است . او متعهد است به زیستن درعصر ما ؛ صدایش را می شنویم که می گوید : « صدا صدا صدا تنها صداست که می ماند » حتماً هنوز نگاه می کند و می بیند که اینجا چگونه جان آن کسـی «که با کلام سخن می گوید و با نگاه می نوازد

به تیرهای توهم مصلوب می شود » افسوس شب است
آنقدر شب است که پوست کشیده شب زیر انگشت های
او جیغ می کشد و آفتابی نیست
که او سلامی دوباره بگوید .
آیا زمین که زیر پای تو
می لرزد تنها تر از تو نیست.

نویسنده و پژوهشگر

سفر حجمی در خط زمان

خسروبنائی

اولین آشنایی ام با فروغ فرحزاد باخواندن مجموعه تولدی دیگر شکل گرفت .و شعر تولدی دیگر اولین شعری ازفروغ بود که مشتاقانه در چهارده سالگی حفظ کردم . بعد ها فهمیدم فروغ را در بلوغ کارشاعری اش بعد ازمجموعه های دیوار و عصیان و اسیر شناختم . و این شاید همان اتفاقی سـت که توانسـت در بدو آشـنایی ، تاثیر ماندگاری در علاقمندی ام به شعرمعاصر بگذارد . همان سالی که عاشقانه ، کتابچه ترانه های خیام صادق هدایت را از بر میکردم .خیام برای من یک گذشته اغوا برانگیز بود . رباعیات اش هیچ مدلولی قابل سنجشی به لحاظ محتوایی برایم نمی ساخت. اما وزن و ریتم و مفهوم سنگین پشت هر مصرع اش را حس می کردم. اما برای اولین بار طنین هسـتی شناسـی اش مرا به حیرتی نا آشنا و غریب می کشاند . اما شعر فروغ نزدیک بود شفاف وعینی و کمی هم دردناک .زنانگی شـعر اوآن روزها برایم قابل درک نبود . جهان نگری تلخ اش را واقعی تر از جهان خود می دانسـتم. شعرش روایت حقیقی زندگی اش بود به قول ارسطو شعر با حقایق جهان سـروکار دارد . چند بار سـعی کردم چهره نقاشی شده اش را بکشم اما اصلن از این استعداد برخوردار نبودم یک جایش کج وکوله می شد . اماشعر اش را بلند وشمرده می خواندم. در آن سال ها سه تا از خواهر هایم معلم بودند وقتی شـعر فروغ را می خواندم آنها به عنوان تشـویق پول توی جیبی ام را بیشتر می دادند ومن با هیجان و اشتیاق کودکی می رفتم سینمای شهنا . هر فیلمی که روی صحنه بود برایم فرقی نداشت ولی آن روز که تولد دیگر را کاملن حفظ کرده بودم بر پرده سینما فیلم رگبار مهرجویی بود . چقدر چهره پروانه معصومی را شبیه فروغ میدیم انگار فروغ دختری خیاطی بود که بین دو عاشق لات و روشنفکر گیر کرده بود و این باعث تحریک و حسادت ام می شـد. خودم رادر نقش پرویز فنی زاده می دیدم و از بی عرضه گی و سادگی و ناتوانی جسمی اش حرص ام می گرفت .تحت تاثیر موج نهیلیستی سینمای دهه پنجاه فکر می کردم یک روشنفکر باید قدرت یک لات بزن بهادر را هم داشته باشه و این همان جوانه های ذهنیت اسـطوره ای در من بود که خصوصیت حقیقی و عینیت مند شاعری چون فروغ آن را پس می زد. فروغ طنین زنی بود که هنوز خودش را به عنوان یک قشر و یک طبقه متحقق نکرده بود ولی اطوار نصف و نیمه و کج و کوله اش در میان تحصیل کردگان دهه پنجاه دیگر به عنوان پز ادبی جایگاه نمونه واری داشت . در راه سینما درراه مدرسه با اشتیاق شعر فروغ را می خواندم . اولین شعری بود که بی نقص و بی تپق تا آخر زمزمه می کردم ...همه هسـتی من آیه تاریکی ست / که تو را در خود تکرار کنان به سحرگاه شکفتن ها و رستن های ابدی خواهد برد / من دراین آیه تو را آه کشیم آه /من در این آیه تو را به درخت و آب و آتش پیوند زدم ....وتولد دیگر فروغ برای من تولدی دیگر از کودکی به نوجوانی بود. ادراکی که بی واسطه بود بی هیچ پیشدانسته و دانشی از نقد ادبی . به قول خود فروغ وقتی از عشق حرف می زد و می گفت عشـق ، بی واسطه ترین رابطه انسانی ست .لذت من از شعر او بیش از وزن وموسـیقی و ریتم ومعنا در شعر های کلاسیک بود. دیگرتنها غرق در طرز گفتار و تلفظ نمی شـدم در فروغ یک موسیقی درونی وهارمونی و معنویت تازه ای بود که من معادل های هرچند نامنطبق اش را در نسلی می دیدم که یک دهه بعد ازفروغ به عرصه اجتماعی وارد شدند. اما سر کشی و عصیان معنوی فروغ خیلی خاص بود. به محیط های بزرگ و طبقات مرفه جدید تعلق داشت. بی پروایی او در سطرهایی از همین شعرش هم آشکار است ...زندگی شاید افروختن سیگاری باشد /در فاصله رخوتناک دو همآغوشی... او در شعر با لحنی و زبان گفتاری به زایش و تولدی جدیدی از خود می نشیند . عبارت ها کوتاه که بعضی از سطرهایش درفهم نوجوانی من نبود اما از همان سطر ها هم نمی گذشتم. انگار ادراکی ناتمامی از زندگی را درمتن شعر می ساخت... سفر حجمی در خط زمان و به حجمی خط خشک زمان را آبستن کردن... و من حجمی از این تصویر آگاه را با شعرتولدی دیگر آغاز کردم .سطری که به سختی از آن سر در می آوردم. آن روزها برای من مقوله زمان بیش از یک ادراک مکانیکی و خطی نبود. ولی در این شـعر فروغ حس می کردم که زمان چگونه در پروسه خاطره خوانی حجیم می شـود و از خشکی توالی اش بیرون می زند . سال ٥٦ بود کم کم صدای پای انقلاب شنیده می شد ....اما طنین واقعی و گفتاری فـروغ واژه هـا را وارد جهانگری نحیف من کرد .زندگی یک خیابان درازی سـت که هر روز زنی با زنبیلی از آن می گذرد ... و من در این تجربه شگرف شریک می شدم که چگونه تجربه زیستی و لایه های ذهنی آدمی به زبان شعر بدل می شود. وقتی فهمیدم شعرفروغ ازدامنه فراخ زندگی تغذیه می کند و کلمات و ترکیبات معادل و مدلول های متحرک و جانداری در آشنایی زادیی می سازند . در هر سطری مکث می کردم و به این غریب گردانی ها خیره می شدم .وقتی فروغ در یک بی پروایی خلسئه آورو خوشگوار خصوصی ترین لحظات لذت را در کنار بدیهی ترین تصاویرتلخ می نشاند و آنرا به یک کیفیت روحانی و ایده فردی استعلا می دهد .از بازنمایی و برش هایی از روزمرگی ، از هستی شناسی زمان ، به تمنای ایده آلیستی می رسید . من با تولدی دیگرفروغ از حقایق جهان کوچک و بسته خود سر بیرون آوردم . فروغ برای من نه اشاره به حدیث نفس یک زن شاعر که پنجره ای شد که به من جسارت همزمان دیدن وشنیدن و نوشتن داد و مرا به درون سفر حجمی در خط زمان انداخت .

نکته

صادق هدایت زدگی

هاجر اقبالی لنگرودی

اگـر مجموع نوشـته هایی کـه درباره هدایت نوشـته شـده سـت را در یکجا جمـع کنید و مجموع ادبیات داستانی را مقابلـش بگذارید.اگر بگوییـم حجم درباره هدایت نوشته ها از ادبیات داستانی بیشتر خواهد بود زیاد هم تنـد نرفته ایم.ایـن اتفاق،بزرگی هدایت را گوشزد نمی کند و بیشتر نشان دهنده اینست که سوزن ما در گوشه ای از تاریخ گیرکرده ست روی هدایت و شاملو و سپهری و نیما و چند تن دیگر.کمی به امروز بیاییم.کشف عناصر خلاقه و بدیع در نوشته های یک نویسنده جوان و امروزی خیلی بیشتر کمک مان خواهد کرد تا دست بردن توی کندویی که عسلش تقریبا خالی شده...

کهن خوانی

بازرگانی را شـنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار. شبی در جزیره کیش مـرا به حجره خویـش در آورد. همه شب نیارمید از سخن های پریشان گفتن که فـلان انبارم به ترکسـتان و فلان بضاعت به هندوستان است و این قباله فلان زمین است و فلان چیز را فلان ضمین، گاه گفتی خاطر اسکندری دارم که هوایی خوشست باز گفتی نه که دریای مغرب مشوشست. سعدیا سفری دیگرم در پیشـسـت اگر آن کرده شود بقیت عمر خویش به گوشه بنشینم.

گفتم: آن کدام سفرست؟

گفت: گوگرد پارسـی خواهم بردن به چین که شـنیدم قیمتی عظیم دارد و از آنجا کاسه چینـی به روم آرم و دیبـای رومی به هند و فولاد هندی به حلب و آبگینه حلبی به یمن و برد یمانی به پارس و زان پس ترک تجارت کنم و به دکانی بنشینم .

انصـاف از این ماخولیا چندان فرو گفت که بیش طاقت گفتنش نماند.

گفت: ای سعدی تو هم سخنی بگوی از آنها که دیده‌ای و شنیده‌ای.

گفتم:

آن شنیدستی که در اقصای غور
بار سالاری بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دوست را
یا قناعت پر کند یا خاک گور

گلستان باب سوم

شعر

درباران قدم می زدی

فرشـته ای از بواسـیر شهر
آویزان ببار
محدود نبود دنیا به شروع و
افتادن باران
یک بال
خیس شده و آماده ی پرواز
و چرا وقتی قدم می زدی،باران...
باران که تا به حال نجس نبوده
فرشته ها که باریدنی نبودند

مارال افشاری

«»

در امتداد لبخند

و بوسه هر بار
نام جدیدی روی لبانمان می
گیرد
رقص بی بدیل دو ماهی
بیرون آب
وقتی ما زنجیره ای از دستهای به هم نرسیده
ساخته ایم
ساعت چرا اینقدر تند می رود
من به انتظار ساکن دو چشم مبتلا شده آم
به خاطرانی نیامده
که بر امتداد صورتمان لبخند می شوند
نفست را کمی حبس کن
من برای روز مبادایمان
آبشش دارم

آذردخت ضیائی

رونمایی و نقد مجموعه
خداوند فقط نامه های عاشقانه
را جواب می دهد
اثر نزار قبانی
مجری و کارشناس: حمیدرضا شکارسری
با حضور
شهرام میرشکاک – آنا لمسو – علی جهانگیری
کانون ادبی بهمن